



او پاک زندگی کرد...

دوست و همکار شهید تندگویان از ایشان می گوید
*احمد اجل لونیان

جزیره جداگانه‌ای در مقایسه با دانشگاه‌های تهران، تبریز، اصفهان و مشهد و دارای فضا و دانشجویانی با روحیه متفاوتی بود تبیین کرده باشم. ما چون تعدادمان در انجمن اسلامی کم بود، خیلی به هم نزدیک و صمیمی بودیم. موضوع دیگری هم در مورد دانشجویان ورودی سال اول لازم است به اطلاع برسانم. دانشجویان سال اول در چند ماه اول ورود و تا قبل از این که محیط و اطراف خود و دانشجویان دیگر را بشناسند، رفتار و کردار همراه با احتیاطی را داشتند که این قاعده‌های کلی است، ولی پس از آن که با محیط آشنا می شدند خودشان را بروز می دادند، مثلاً در هنگام صرف ناهار یا شام که خدمات آن تماماً توسط دانشجویان انجام می شد، برخی از بچه‌ها به لحاظ شناخت تنگاتی که به خاطر تعداد کم دانشجویان دانشگاه از همدیگر وجود داشت، تقاضای خود برای غذا یا سرویس اضافی را گاه با صدای - جمله‌ای - بلند یا ضربه زدن روی میز یا «تیکه انداختن» - شوخی کردن- با دانشجویانی که به آن‌ها سرویس می دادند ابراز می کردند، ولی این نکته در مورد اکثر دانشجویان ورودی سال اول معمول نبود.

یادم است که چند هفته‌ای از ورود دانشجویان ورودی سال ۱۳۴۷ نگذشته بود که متوجه شدم که یکی از دانشجویان، رفتاری البته مؤذنه، ولی همراه با شوخی و بعضاً «تیکه اندازی» به هنگام صرف غذا دارد. برابرم جالب بود که این دانشجویی سال اولی به این سرعت این نوع رفتاری را که بعضی از دانشجویان قدیمی تر دارند - البته گاهی و نه همیشه - از خود بروز می دهد.

انجمن اسلامی در روزهای جمعه، در محل خوابگاه شبانه‌روزی نماز جمعه برگزار می کرد و هر از گاهی یکی از اعضای انجمن دو خطبه نماز را ایراد و نماز را برگزار می کرد و پس از آن بحث و گفت و گو می کردیم که جمعا این برنامه‌ها حدود دو ساعت به طول می کشید.

بعد از دو، سه هفته متوجه شدیم که همان دانشجویی سال اولی که در رستوران دیده بودم، در نماز جمعه شرکتی فعال دارد، در بحث‌های بعد از نماز هم مشارکت می کند و حتی اظهار می کند که آماده است در اولین فرصتی که ممکن باشد خطبه نماز را ایراد و نماز را اقامه کند. خیلی کنجکاو شدم که بیشتر ایشان را بشناسم. یک روز بعد از نماز، آرام آرام او را تعقیب کردم تا به اتاقش رسیدم و با نوعی اجازه خواستن وارد اتاقش شدم. متوجه شدم که اولاً سه هم‌اتاقی دیگرش، همه نمازخوان و از دانشجویان سال اولی هستند که در برنامه‌های انجمن شرکت می کنند و نکته مهم تر این که روی دیوار اتاقش آیهای

است از آقای اجل لونیان که نکته‌ها و خاطرات مهمی را از شهید تندگویان دربردارد.

جواد در سال ۱۳۴۷ وارد دانشگاه و سال ۱۳۵۱ هم دانش آموز شده شد. آن جا دانشکده کوچکی بود که عمدتاً کادر مورد نیاز صنعت نفت را تربیت می کرد. این دانشکده انجمن اسلامی جمع و جوری هم داشت که جمعا اعضای آن ۲۰ نفر نمی شدند. دانشکده از طبقات بالای متوسط، متوسط و زیرمتوسط دانشجو داشت. دانشجویان دانشکده نفت نوعاً از ممتازترین و برترین دانشجویان کشور بودند که طی دو مرحله امتحان کتبی و مصاحبه وارد دانشکده می شدند. رقابت بین دانشجویان به لحاظ سوابق گذشته‌شان فشرده و تنگ بود و چنانچه دانشجویی در یک افتاد سال تحصیلی را تکرار می کرد و چند بار افتادن از درس منجر به اخراج می شد. از طرف دیگر دانشجویان نه تنها نگرانی معیشت و اسکان نداشتند و در شبانه‌روزی نسبتاً مجهزی که در جوار دانشگاه قرار داشت

آن جا دانشکده کوچکی بود که عمدتاً کادر مورد نیاز صنعت نفت را تربیت می کرد. دانشکده از طبقات بالای متوسط، متوسط و زیرمتوسط دانشجو داشت. دانشجویان دانشکده نفت نوعاً از ممتازترین و برترین دانشجویان کشور بودند که طی دو مرحله امتحان کتبی و مصاحبه وارد دانشکده می شدند.

استراحت می کردند و خدمات و تسهیلات دریافت می کردند، بلکه با کار مختصری که در زمینه‌های خدماتی دانشکده و خوابگاه پس از ساعات تحصیلی انجام می دادند - مثل کتابخانه، تلفنخانه، نامه‌رسانی، کار در رستوران شبانه‌روزی و... - پول نسبتاً خوبی هم دریافت می کردند. خلاصه این که بچه‌ها نه نگرانی تحصیل و نه شغل آینده را داشتند، و اکثر در صنعت نفت استخدام می شدند و تعداد قابل توجهی هم می توانستند بلافاصله یا پس از چند سال کار برای ادامه تحصیل به آمریکا یا انگلیس بروند. این توضیح طولانی را به این دلیل عرض کردم که فضای عمومی و روحیه حاکم بر دانشکده را که فی الواقع

احمد اجل لونیان از نیمه دوم سال ۱۳۶۱ و با دعوت وزیر امور خارجه به این وزارت خانه می آید تا به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در رومانی انجام وظیفه کند. اما وی پیش از آن در مجموعه صنعت نفت و در پست‌های مختلف کار می کرد و شاید بهتر باشد قبل از این که او را شخصیتی با پیشینه سیاسی بدانیم، پرونده‌های نفتی برایش باز کنیم. اجل لونیان ورودی سال ۱۳۴۵ دانشکده نفت آبادان و دانش آموز مهندسی تولید، اکتشاف و بهره‌برداری نفت است. وی می گوید: «به دلیل مشکلاتی که برابرم پیش آمده بود نتوانستم بیشتر از سال ۱۳۵۴ در مجموعه صنعت نفت بمانم و برای همین از مجموعه خارج شدم». اما این پایان کار نیست. اجل لونیان هم چنان علاقه‌مند به حوزه صنعت نفت است و بنابراین همکاری خود با فعالیت در بخش خصوصی مرتبط با صنایع نفت ادامه می دهد. این همکاری تا سال ۱۳۵۸ ادامه دارد تا این که شهید تندگویان از اجل لونیان می خواهد دوباره به مجموعه صنعت نفت ملحق شود، اما خود اجل لونیان درباره این همکاری و الحاق چنین نظر می دهد: «یکی از مهم ترین و بهترین دلیل من برای همکاری دوباره، حضور شهید تندگویان در مجموعه صنعت نفت بود. مسأله‌ای که به من بیشترین انگیزه را می داد.»

فضای موجود در آن دوران وزارت نفت و برخوردهای بعضاً شخصی که دیگر رنگ و بوی سیاسی هم به خود گرفته بود باعث شد تا شوراهای اسلامی و غیر اسلامی آن زمان به‌طور نامناسبی دست به اخراج‌های گسترده مدیران و کارکنان شاغل در صنعت نفت بزنند. این موضوع کارکرد عادی این صنعت را به‌ویژه در مناطق صنعتی جنوب به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. وی می گوید: «مسئولیتی که به ما واگذار شده بود تعدیل برخوردهای تند در صنعت نفت به‌ویژه در رابطه با پاک‌سازی‌هایی که انجام می شد بود. چراکه هم شهید تندگویان و هم من عقیده داشتیم که بدنه عمده کارکنان و حتی اکثر مدیران شاغل در صنعت نفت، سالم، پاک، متخصص و خدمت‌گزار بود که نیایستی از مجموعه خارج شوند.»

به این ترتیب اجل لونیان در صنعت نفت ماندگار شد. سال ۱۳۵۸ در کسوت مدیرعاملی شرکت پتروشیمی رازی و از آن تا ۱۳۵۹ تا اواسط ۱۳۶۰ هم مسئولیت معاون وزیر نفت و مدیرعاملی شرکت ملی صنایع پتروشیمی را محلی مناسب برای خدمت‌گزار یافت. مطلب ذیل دربرگیرنده گفتاری

از قرآن به این مضمون حک شده بود که ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که هنگامی که لازم می‌شود در راه خدا مهاجرت کنید، سنگین به زمین می‌چسبید و خوشی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید؟

آیه تکانه‌دهنده‌ای بود. این را مقایسه کنید با آنچه بعضاً در اتاق دیگر دانشجویان خودنمایی می‌کرد. این نقطه‌ای مهم در تصمیم‌گیری من در نزدیکی به شهید تندگویان - همان دانشجوی فعال داخل رستوران و نماز جمعه - بود. پس از آن بیشتر با روحیات او آشنا شدم و ایشان را آدمی آزاده، صریح‌اللهجه، خوش‌برخورد، اهل بگو و بخند یافتم. او انواع شعرهای مختلف را از بر داشت که گاهی برای تفریح و سرگرمی دوستان آن‌ها را می‌خواند. جواد را به واقع بسیار پساک، با کف نفس قابل توجه و راسخ در عقیده دیدم. این موضوع به لحاظ این که انواع تفریحات برای جوانان آن دوره و بالاخص دانشجویان دانشکده به راحتی فراهم بود، قابل توجه است. من، این چشم پاک و پاک درونی را به‌طور فزاینده با افزایش آشنایی‌ام با جواد و تا لحظه آخر، با تمام وجود حس می‌کردم. جواد در درس نیز از دانشجویان برتر کلاس بود و ایسن نیز به لحاظ رقابت تنگ‌انگ موجود و این که همه دانشجویان ورودی به دانشکده از دانشجویان برتر بودند، قابل توجه است. جواد، وقتی را به تحصیل و درس خواندن که در مقایسه با سایر دانشگاه‌ها سنگین‌تر بود اختصاص می‌داد و بقیه اوقاتش صرف فعالیت‌های اجتماعی، اسلامی، پگومگو و گاه مباحثه‌های طولانی عقیدتی به صورتی که بعضاً شکل رو کم کنی به خود می‌گرفت، می‌شد.

ساعت‌ها بعد از ناهار در روز تعطیل یا بعد از صرف شام، او را می‌دیدم که مشغول گفت‌وگو و بحث یا مطایبه و شوخی است. تقریباً با تمام دانشجویان دانشکده با عقاید فکری مختلف گفت‌وگو و تعامل داشت. جواد از اعضای فعال انجمن اسلامی بود. ما هر ساله در دانشکده، کمیته‌های مختلفی تحت نظر شورای دانشجویی داشتیم که برای فعالیت‌هایشان از اعتبارات مشخص شده در بودجه دانشکده استفاده می‌کردند. مثلاً یک کمیته تفریحات داشتیم که از خوانندگان به نام آن زمان دعوت می‌کرد تا در مجالسی مخصوص به این کار هنرنمایی کنند یا برگزاری شب‌های تفریحی همراه با موسیقی جزو برنامه‌های مان بود. کمیته کار هم داشتیم که مسأله تقسیم کار بین دانشجویان را سامان‌دهی می‌کرد و کمیته‌های دیگری که هر یک فعالیت‌های اجتماعی گوناگون داشتند.

انجمن اسلامی هم می‌توانست مثل این کمیته‌ها از اعتباری که دانشکده تأمین کرده بود برای برگزاری جلسات سخنرانی به مناسبت اعیاد و مراسم مذهبی استفاده کند و ما سالی چهار یا پنج بار از سخنرانان و خطبای مشهور وقت نظیر استاد شهید مطهری یا مرحوم علامه جعفری و مرحوم دکتر علی شریعتی و بعضی از شخصیت‌های دیگر دعوت می‌کردیم و هزینه رفت و آمد و اسکان آن‌ها در آب‌سازان را از اعتباری که در انجمن

اسلامی موجود بود تأمین می‌کردیم.

در شبانه‌روزی، کتابخانه کوچکی هم داشتیم که کتاب‌های خوبی در آن موجود بود و کتاب‌های روز را با حق عضویت اعضای انجمن یا بعضاً از پول دانشکده به شکلی محدود می‌خریدیم.

شهید تندگویان از همان ابتدای ورود و عضویت در انجمن، عضو فعالی در اداره امور انجمن، کتابخانه و به‌ویژه در امر دعوت از سخنرانان که در آن اواخر چندین کار راحتی نبود محسوب می‌شد و می‌کوشید تا کتابخانه‌ای که در خوابگاه قرار داشت هر چه غنی‌تر بشود. ما استفاده مطلوب از امکانات، چه در برگزاری سخنرانی‌ها و چه در فعال‌بودن و پرباربودن کتابخانه را به چشم خود می‌دیدیم. با تشویق دوستان، شرکت در این مراسم با افرادی که عقیده‌های مختلف داشتند فزونی گرفت و این‌ها، ثمره تلاش جواد بود که آدم هدف‌داری بود و راسخ در عقیده‌اش، و به زندگی باز نگاه می‌کرد.

شهید تندگویان بعد از من از دانشکده نفت فارغ‌التحصیل شد. ایشان در سال ۱۳۵۱ در رشته مهندسی پالایش نفت با رتبه بالا از این دانشکده فارغ‌التحصیل شد. وضعیت این‌گونه بود که ما چند ماهی را در نظام وظیفه آموزش می‌دیدیم و بقیه خدمت را در صنعت نفت با حقوق مکفی کار می‌کردیم و آقای تندگویان هم به همین شکل خدمت نظام را گذراند و در پالایشگاه آبادان مشغول شد و شروع به کار کرد و بعد از اشتغال، طولی نکشید که ازدواج کرد و به سرعت هم بچه‌دار شد. همان مدت کوتاهی

این نقطه‌ای مهم در تصمیم‌گیری من در نزدیکی به شهید تندگویان - همان دانشجوی فعال داخل رستوران و نماز جمعه - بود. پس از آن بیشتر با روحیات او آشنا شدم و ایشان را آدمی آزاده، صریح‌اللهجه، خوش‌برخورد، اهل بگو و بخند یافتم. او انواع شعرهای مختلف را از بر داشت که گاهی برای تفریح و سرگرمی دوستان آن‌ها را می‌خواند.

که در پالایشگاه مشغول شده بود، ارتباط‌های خودش را با دانشکده نفت به صورت سابق حفظ کرده بود و با دانشجویان گفت‌وگو می‌کرد. سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ سال‌هایی هستند که فعالیت‌های گروه‌های مبارز مسلمان و فعالیت‌های چپی شکل گرفت. حرکت‌های ضد رژیم شاه نیز در حال اوج گرفتن هم بود و این فعالیت‌ها در این سال‌ها بیشتر شد. کانون این فعالیت‌ها، دانشگاه تهران و پلی‌تکنیک بود و دانشکده نفت آبادان تا حدودی جزیره‌ای دورافتاده به شمار می‌آمد که گاهی اعتصاب هم در آن رخ می‌داد، اما مشکل و کیفیت آن چیزی نبود که در دانشگاه‌های تهران و مشهد اتفاق می‌افتاد و اعتراض‌ها چندان رنگ و بوی سیاسی و اجتماعی نداشت. آمد و رفت شهید تندگویان در سال‌های ۱۳۵۱ و اوایل ۱۳۵۲ که مصادف شده بود با اعتصاب‌هایی که شکل گرفت، جلب توجه کرد و به‌خصوص حساسیت‌ها را بالا برد، به شکلی که رئیس وقت دانشکده به ایشان تذکر داده بود که دانشجوی نیست، و حضورش در دانشکده توجیه ندارد. سرانجام با ارتباطی که بین اعتراض‌ها و رفت و آمد ایشان به دانشکده شکل گرفت رئیس دانشکده، تندگویان را به ساواک معرفی می‌کند. در اوایل سال





گروه‌های زیادی از مدیران و دو نفر از معاونین ایشان صورت گرفت، در محاصره نیروهای عراقی گرفتار شدند و ایشان به آن صورت که همه می‌دانیم اسیر رژیم بعث شدند.

آخرین مطلبی که می‌خواهم عرض کنم، نحوه اداره جلسات هیأت مدیره توسط شهید تندگویان در همان مدت زمان کوتاهی که ایشان وزیر نفت بوده است. تیم هیأت مدیره مجموعه صنعت نفت که از شرکت ملی نفت و گاز و پتروشیمی و سایر سازمان‌های وابسته تشکیل می‌شدند، هر یک جلسات هیأت مدیره جداگانه‌ای داشتند. جلسه مدیران هم با حضور وزیر شکل می‌گرفت. در دو جلسه‌ای که من نحوه اداره جلسات را دیدم، مدیرانی حضور داشتند که سنوات شغلی آنان بیشتر از مجموع سن مهندس تندگویان بود. البته، به دلیل این که ایشان دوست نزدیکم بود، من توانایی‌هایشان را دیده بودم. دقیقاً در اوایل جنگ، مسأله اصلی نفت بود و نفت رگ حیات و پشتوانه ما محسوب می‌شد. موضوع مهم جلسات، حفظ روحیه کارکنان در پشت و جلو جبهه‌های جنگ بود و در این مورد، شهید تندگویان، هیچ‌گونه مماشاتی نداشت و با صراحت لهجه حرف می‌زد. در یکی از این جلسات یادم است که برگشته بود و در تنگ فنی، یکی از مناطق که نفت را از آن‌جا به سمت شمال ایران پمپاژ می‌کنند، کارکنان گله کرده بودند که دائماً عراقی‌ها به ما حمله می‌کنند



بنی صدر، رئیس جمهور وقت، جواد به سمت وزیر نفت آقای رجایی انتخاب شد.

مهندس تندگویان، فکر می‌کنم در اوایل مهر ۱۳۵۹ رأی اعتماد گرفت و وزیر نفت شد. در شهریورماه جنگ شروع شده بود و پالایشگاه زیر آتش قرار داشت. سرانجام، فعالیت پالایشگاه متوقف شد و دسته دسته مردم و کارکنان، شرکت را ترک کردند و معلوم نبود که جنگ چقدر طول می‌کشد. بنابراین ایجاد روحیه در کارکنان و به‌خصوص جلوگیری از ترک دسته جمعی آن‌ها را گرفتن، وظیفه‌ای بود که در سطح شهروندان و کارکنان شرکت نفت صورت می‌گرفت. به همین دلیل مهندس تندگویان هر هفته یا دو هفته یکبار به آبادان و اطراف سفر می‌کرد. به غیر از آبادان از کارگاه‌های بهره‌بردار که تحت تجاوز هوایی عراقی قرار داشت، دیدن می‌کرد. ایشان گاهی از راه زمین و حتی هوا به آبادان می‌رفت و بسا کارکنان و مدیران صحبت می‌کرد تا از ترک دسته جمعی کارکنان جلوگیری کند.

در آن سفرها چون من خودم مدیر شرکت شیمیایی رازی بودم - می‌دانم که ایشان به آن‌جا نیز می‌آمد، شرکت ما هم در ۳۱ شهریور در دو مرحله مورد تهاجم قرار گرفته بود. در سفری به آبادان، پسر جواد هم همراهشان بود. با این کار، می‌خواست نشان بدهد که وضعیت را به خوبی درک می‌کند و پسر خردسالش را آورده بود تا کارکنان بمانند. وزیر هم که شد، قرارش این بود که به جنوب از راه زمینی برود و البته خودشان هم برای ارزیابی نزدیک کارها به هم می‌رفتند تا روحیه کارکنان نفت را بالا ببرند. در یکی از این سفرها که به همراه

به جرم‌های کوچکی اخراج می‌شد که البته فضا این چنین اقتضا می‌کرد و رقابتی بود که بین چپی‌ها و مسلمانان شکل گرفت. ما از اول کار با این شوراهای نشستیم و پرونده‌ها را بازرسی کردیم، آقایان قانع شدند، اگر چه راضی نبودند و این پاک‌سازی‌ها با هدف ایجاد ثبات بود تا کار، تولید و بهره‌برداری در حداکثر ظرفیت انجام بشود و مستلزم ایجاد بستری بود که کارکنان در آن احساس امنیت کنند. در مراحل بعدی تا حدودی توفیق داشتیم که این نحوه پاک‌سازی تعدیل پیدا کرد و برخی مدیران اخراج شده را قانع کردیم تا به کار ادامه دهند و همین روند را در اهواز و سایر مناطق نیز اجرا کردیم. به علاوه، مقدمات افزایش بهره‌وری نفت و تزریق گاز و آب در پروژه‌های سنگین شروع شده بود و در دست پیمانکارهای خارجی قرار داشت و این پروژه که از اهواز تا گچساران امتداد داشت، در حال تلف شدن بود که این مسأله هم به ثبات لازم نیاز داشت تا توسط متخصص ایرانی یا خارجی به سرانجام برسد. کار دیگری که مهندس تندگویان در صنعت نفت انجام داد، این بود که اعضای از این شوراهای بودند که سوابق‌شان در حد مدیریت نفت نبود و از آنان دعوت کرد که در پالایشگاه مناطق نفت خیز باشند. در حقیقت نقطه اطمینانی بین این سیستم‌ها برقرار شد و کارکنان جوان‌تری که صلاحیت داشتند، وارد هیأت مدیره شدند.

در سال ۱۳۵۹ نیز این وضعیت هم چنان دوام داشت. با توجه شناختی که همه از جواد پیدا کرده بودند به او پیشنهاد مدیران بود که ایشان مدیر مناطق نفت‌خیز باشند که پست بالایی بود. تندگویان در ابتدا تمایلی نداشت و من و بعضی از دوستان ایشان را تشویق کردیم. من گفتم با شناختی که از فارغ‌التحصیلان دانشکده نفت دارید، می‌توانید از آن‌ها به‌خوبی استفاده کنید و با همین گفت‌وگوها ایشان قانع شد که مدیریت مناطق نفت‌خیز را قبول کند. در همین گیرودار قرار بود کابینه شهید رجایی تشکیل شود. آقای رجایی هم از مهندس تندگویان دعوت کرد که وزیر نفت باشند. شکل این انتخاب هم به نظرم جالب است. یاد می‌آید که وقتی آقای رجایی از ۱۲ نفر - از جمله مهندس تندگویان - که همگی ما عضوی از انجمن اسلامی نفت بودیم، فرم‌هایی به ما داد و گفت نظرتان را نسبت به دوستان خود در آن فرم‌ها بیان کنید. فرم‌ها بارمبندی ۱۰۰ نفره‌ای داشت، سوابق مبارزاتی ۱۰ نفره، مدیریت ۲۰ نفره، تخصص ۲۰ نفره و در نهایت این نمرات به صد می‌رسید. در ابتدای امر بعضی از دوستان گفتند ما خودمان را در آن حد نمی‌دانیم که وارد این فاز شویم. مهندس تندگویان با سوابقی که داشت و نیز به دلیل آشنایی‌اش با صنعت نفت، به اضافه یک یا دو نفر دیگر از دوستان که مدیران خوبی هم بودند، به همراه یکی دیگر از مدیران که سوابق خیلی خوبی در صنعت نفت داشت و عضوی از انجمن اسلامی هم بود هر دو نمره‌هایی نزدیک به هم آوردند و مهندس تندگویان ۷۷ نمره به دست آورد. آقای رجایی با توجه به سوابق، ایشان را معرفی کرد و در مراحل بعد و پس از طی کش و قوس‌هایی با

شهید تندگویان از همان ابتدای ورود و عضویت در انجمن، عضو فعالی در اداره امور انجمن، کتابخانه و به‌ویژه در امر دعوت از سخنرانان که در آن اواخر چندین کار راحتی نبود محسوب می‌شد و می‌کوشید تا کتابخانه‌ای که در خوابگاه قرار داشت هر چه غنی‌تر بشود. ما استفاده مطلوب از امکانات، چه در برگزاری سخنرانی‌ها و چه در فعال بودن و پر بار بودن کتابخانه را به چشم خود می‌دیدیم.

و ما تجهیزات و کیسه شن نداریم و از مرکز هم کمکی به ما نمی‌رسد تا ضرب حفاظتی را بیشتر کنیم. در آن جلسه آقای تندگویان خیلی جدی صحبت کرد. راستش، من از برخورد ایشان جا خوردم، به‌خصوص این که مدیر آن‌جا را از سال‌ها قبل می‌شناختم. ایشان از مدیران مناطق نفت‌خیز بود که چند واحد درسی را هم در دانشکده ارائه می‌کرد و ۱۶،۱۵ سالی از تدریسش می‌گذشت و انسانی سنگین و باوقار بود بعد از جلسه با جواد صحبت کردم که شما با این صراحت با این شخص صحبت کردید، درحالی که سوابق‌شان را می‌دانید - البته در زمان وزارت شهید تندگویان، آن آقا دیگر درس نمی‌داد - گفتم آیا بهتر نبود که جلسه تمام می‌شد و بعد این مطلب تذکر می‌دادید؟ مهندس تندگویان حرف من را رد نکرد، اما گفت به‌جا صحبت کردم و همه مدیران باید یادشان نرود که الان زمان جنگ است و وضعیت کارکنان مناطق جنگی و شرایط سخت ادامه گردش نفت را حس کنند. می‌گفت نفت پشتیبان جنگ است و این یک پیام کلی به همه مدیران بود. در جلسات دیگری هم که دیدم، شکل کلی بحث و جمع کردن آن توسط مهندس تندگویان و نتیجه‌گیری با وجود مدیران قدرتمند صنعت نفت، برای من جالب بود که یکی از مواردی که من به این نتیجه رسیدم که ایشان می‌توانند با وجود سن کم خود از مدیران خیلی خوب باشند، در همین جلسات بود.

خداوند درجات او را که عالی است تعالی کند. او پاک زندگی کرد و مرگ با شرافت و با عزتی داشت و ان‌شاءالله راهش ادامه پیدا کند و خداوند بر درجانش بیافزاید. ■

